

شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر

(۸)

دکتر علی اشرف صادقی

پسوند تحبیب

(۳۵) «ئی» (i-)

این پسوند در دو مورد به کار می‌رود:

۱) به صورتهای مخفف و کوتاه شده اسمهای خاص می‌چسبد و تحبیب یعنی عطف‌گرفته را نسبت به صاحب نام و نیز خودمانی بودن و روابط دوستانه گوینده و صاحب نام را نشان می‌دهد. اینگونه اسمها اساساً در گفتار به کار می‌روند. ماهیت دستوری اسمی که این پسوند به آن می‌چسبد پس از الحاق پسوند تغییر نمی‌کند. تخفیف اسم در الحاق پسوند به آن به شکل‌های زیر صورت می‌گیرد:

الف) در صورتیکه هجای اول نام به مصوت ختم شده باشد پسوند به هجای اول و صامت اول هجای دوم ملحق می‌شود و بقیه قسمتهای اسم حذف می‌شود: فریدون ← فری، فرشته ← فری، پوران ← پوری، توران ← توری، فاطمه ← فاطمی، نازنین ← نازی، بابک ← بابی، هوشنگ ← هوشی، یوسف ← یوسی، کتابون ← کتی.

کلمه «سوری» شکل تحبیبی «سرور» است که به جای «سُری» به کار رفته است.

ب) در صورتیکه هجای اول نام به صامت ختم شده باشد، پسوند به هجای اول نام ملحق می‌شود: اسماعیل ← اسی، اشرف ← اشی، ابراهیم ← ابی، کامران ← کامی، عزت ← عززی، پروین ← پری.

در کلمه «زری» که از زهرا گرفته شده صامت «ه» از آخر هجای اول کلمه حذف شده و در نتیجه کلمه به شکل نامهایی درآمده که هجای اول آنها به مصوت ختم می‌شوند. به این سبب شکل مخفف آن بجای زهی، بصورت زری درآمده است. زری بعنوان مخفف نام زرین تاج نیز به کار می‌رود.

پ) در نامهایی که از دو جزء ترکیب شده‌اند، در صورتیکه جزء اول يك هجایی باشد، پسوند به جزء اول ملحق می‌شود و جزء دوم حذف می‌شود: بدرالزمان ← بدری، شمس الملوك ← شمسی، نورالشریعه ← نوری، فخرالزمان ← فخری، عبدالله ← عبدی، روح الله ← روحی، روح انگیز ← روحی، گل بانو ← گلی، مهر بانو ← مهری، تاج الملوك ← تاجی، نصر الله ← نصری، شکر الله ← شکری.

ت) در نامهای زیر پایه کلمه ظاهراً مخفف شکل طولانیتری نیست و این نامها به همین شکل بر مسماهای خود نهاده شده‌اند: انسی، قدسی، حوری.

بعضی اسمهای مخفف نیز صورت اسم شناسنامه‌ای پیدا کرده و به همین صورت بر مسماهای خود نهاده شده‌اند، مانند گلی، نازی، مهری، شمسی و غیره.

۲) به اسم ملحق می‌شود و هیچ‌گونه تغییری در آن نمی‌دهد و تحبیب را می‌رساند. این‌گونه اسمها دو دسته‌اند:

الف) اسمهای خاص، مانند حسن ← حسنی، عباس ← عباسی. در حقیقت این شکلها بجای صورتهای * «حسی» و

* «عی» که غیر مستعمل اند به کار می‌روند.

ب) اسمهای عام، مانند طفل ← طفلی، حیوان (حیوان) ← حیوانی، بابا ← بابائی، مامان ← مامانی، داداش ← داداشی، جون (جان) ← جونی، بز ← بز، موش ← موشی (بچه کوچک بامزه)، نورچشم ← نورچشمی.

در دو مثال زیر «-ئی» به دنبال پسوند تحبیب «-ک» آمده و به اسم ملحق شده است: حیونکی، طفلکی.

در کلمه «تپلی» این پسوند به «تپل» که صفت است ملحق شده است.

در کلمات پیری (پیر)، کوری (کور)، شلی (شل)، انسان سست و بی‌دست و پا، لالی (لال)، «-ئی» تحبیب را نشان نمی‌دهد و این کلمات صورتهای عامیانه و تحقیرآمیز پیر، کور، شل و لال هستند: فلانی پیری (= پیر است). گاهی نیز این صفتها به جای اسم معرفه به کار می‌روند: پیری آمد (= پیره آمد). پیری و شلی در خطاب نیز به کار می‌روند.

پسوندهای تأنیث

(۳۶) «-ه» (a/e-0)

در میان اسمهای قرضی عربی در فارسی تعدادی اسم و صفت هست که به «-ه» ختم می‌شوند. اسمهایی که به این پسوند ختم می‌شوند عبارتند از: محوطه، مجموعه، مقدمه، محموله، مدرسه، محله، مشغله، مجسمه، مهلکه، منظره، منطقه، مزرعه، مشرب، مطبوعه، منظومه، محفظه، محکمه و غیره.

صفتهایی که با این پسوند به کار می‌روند دو دسته‌اند:

الف) يك دسته از این صفات بدون پسوند نیز به کار می‌روند، اما صورت با پسوند آنها مقید به بافتهای معین یعنی همراه آمدن با موصوفهایی است که خود دارای پسوند «-ه» (یا -at) باشند یا به صورت جمع به کار رفته باشند، مانند (قدرت) مطلقه، فائقه، (مدینه) منوره، (ریاست) عالیه، (ماده) واحده، اولیه، (هیئت) حاکمه، منصفه، رئیسه، (مکه) معظمه، (قوه) مقننه، (منطقه) حاره، ممنوعه، (رساله) عملیه، (بلاد) کبیره، (مواد) منفجره، (اصول) موضوعه، (صور) قبیحه، (حقوق) حقه، (ارواح) خبیثه، (اموال) مسروقه، (امور) خارجه، (اماکن) متبرکه، (ظروف) مرتبطه، (حواس) خمسه، (مواد) اولیه، (اسماء) جلاله، (نتایج) حاصله، (اعضاء) رئیسه، (اماکن) متروکه، (دیون) معوقه، (اوراق) منتشره.

این صفتها اساساً با اسمهای مؤنث یا جمع عربی دال بر غیر جاندار و گاه جاندار به کار می‌روند.

ب) دسته دیگر صفاتی‌اند که در فارسی صورت بدون پسوند آنها متداول نیست یا در معنی دیگری به کار می‌رود، مانند (زاویه)

منفرجه، (احجار) کریمه، (روابط) حسنه، (کتب) ضاله، (اخلاق) ذلیله، (موارد) عدیده و غیره.

در برابر صفت‌های دسته الف، یعنی مطلقه، فائقه، منوره، عالیه، واحده و غیره در فارسی شکل‌های مطلق، فائق، منور، عالی، واحد و غیره نیز وجود دارد، اما در برابر منفرجه، کریمه، حسنه، ضاله و نظایر آنها یا شکل دیگری نیست یا اگر هست به معنی دیگری به

کار می‌رود. از نظر دستور زبان فارسی توجیه جفت‌هایی مانند عالی - عالیه، مطلق - مطلقه، منور - منوره و نظایر آنها چگونه است؟ مسلم است که از نظر فارسی‌زبانانی که با زبان عربی آشنائی ندارند نه عالی و مطلق و منور صفت مذکر شمرده می‌شوند و نه عالیه و مطلقه و منوره صفت مؤنث. اسمهای محوطه، مدرسه، مجموعه و نظایر آنها نیز مؤنث تلقی نمی‌گردند و اصولاً مفهوم تأنیث به آن معنی که در دستور زبان عربی هست در فارسی نیست.

(با اینهمه این مفهوم در موارد محدودی که جداگانه در زیر از آن بحث خواهیم کرد وارد زبان فارسی شده است.) بنابراین صفاتی مانند عالی - عالیه را باید کلماتی تلقی کرد که دو شکل واژگانی دارند و تفاوت آنها به دستور زبان و مفهوم تأنیث ارتباطی ندارد. به بیان دیگر این کلمات از آغاز با دو شکل وارد زبان فارسی شده‌اند: کاربرد صورتهای مختوم به «-ه» آنها به بافتهای خاصی اختصاص داشته است، در صورتیکه صورتهای بدون پسوند کاربرد آزادتری داشته دارند. تفاوت میان این دو صورت در زبان

عربی مربوط به صرف و نحو آن زبان است زیرا مقوله جنس در عربی مقوله‌ای صرفی-نحوی است، اما در فارسی که این مقوله وجود ندارد این صورتهای دوگانه قالبی و متحجر شمرده و در واژگان ضبط می‌شوند. فرهنگ نگار زبان فارسی باید تمام این صورتهای دوگانه را در فرهنگ ضبط کند و توضیحات لازم مربوط به شرایط کاربرد آنها را - یعنی اینکه هر يك با چه موصوفهایی به

کار می‌روند - در برابر آنها قید کند.

يك دلیل محکم بر عدم ارتباط صفات مختوم به «-ه» با مفهوم تأنیث در زبان فارسی این است که استعمال این صفات در فارسی به توصیف اسمهای عربی مختوم به «-ه» یا اسمهای جمع منحصر نمانده است. این صفات غالباً با اسمهای فارسی الاصل - چه اسمهای مختوم به «-ه» و چه غیر آنها، خواه مفرد و خواه

جمع - نیز به کار می‌روند، مانند مثالهای زیر:

اسم فارسی بدون «-ه»: درآمد حاصله، دبیر مربوطه، آگهی منتشره، قرارداد منعقد.

حاشیه:
(۱) «حسی» در کردی به کار می‌رود.

اسم فارسی با پسوند «-ه»: نامۀ مورخه، وارده؛ آستانه مقدسه، دهه مبارکه، شیوه مرضیه، پرورنده مختومه، دوره متوسطه، روزنامه منطبعه، منتشره.

اسم فارسی جمع: سفارشات لازمه، گناهان کبیره.
اسم عربی مذکر: حزب منحل، عنق منکسره (عنق در عربی مذکر است و بندرت مؤنث می‌شود).

در آن دسته از این صفات که صورت بدون پسوند آنها نیز در فارسی کاربرد دارد غالباً میان دو شکل آنها تفاوت معنی و تفاوت نقش دستوری دیده می‌شود، چنانکه در مثالهای زیر:
منفجره ~ منفجر (در منفجر شدن، فقط در نقش مسندی به کار می‌رود).

منحله ~ منحل (در منحل شدن، فقط در نقش مسندی به کار می‌رود).

موضوعه ~ موضوع در فارسی به عنوان اسم استعمال می‌شود.

حاده (زاویه) ~ حاد در فارسی با حاده تفاوت معنی دارد.
قائمه (زاویه) ~ قائم در فارسی با قائمه تفاوت معنی دارد.
متوسطه (دوره) ~ متوسط در فارسی با متوسطه تفاوت معنی دارد.

حمیده (صفات) ~ حمید در فارسی به عنوان اسم خاص به کار می‌رود.

حسنه (روابط) ~ حسن در فارسی به عنوان اسم خاص به کار می‌رود.

تنها تعداد نسبتاً کمی از این صفات هستند که شکل‌های با پسوند و بی‌پسوند آنها تفاوت معنایی و نقشی ندارند. این صفات همانها هستند که معاصرین استعمال شکل بدون پسوند آنها را با موصوفهای عربی یا فارسی مختوم به «-ه» یا جمع ترجیح می‌دهند، مانند مطلق (قدرت)، مورخ (نامه)، منعقد (جلسه)، مرتبط، معمول (اقدامات)، حاصل (نتایج) و غیره. صورتهای دو یا چندگانه برای صفات - و اسمها - در کلمات فارسی الاصل نیز دیده می‌شود، مانند شادمان ~ شادمانه، جاودان ~ جاودانه، دیرین ~ دیرینه (مثال برای اسم: ابزار ~ افزار، آستان ~ آستانه).

اما در برابر این اسمها و صفتهای مورد بحث، در زبان فارسی تعدادی اسم و صفت هست که به «-ه» ختم می‌شوند و در مورد زنان و دختران به کار می‌روند.

اسمهای مختوم به «-ه» که بعضی از آنها نقش صفتی نیز دارند عبارتند از: ملکه، معشوقه، راهبه، ندیمه، قابله، شاعره، والده، زوجه، متعلقه، منکوحه، جدّه، علیامخدره، سرکارعلیه (هر دو جزء به عنوان يك واحد)، عجوزه، ضعیفه، فاحشه، قحبه،

معروفه، لکاته، کمینه، این جانبه، همشیره.

صفتهای مختوم به «-ه» عبارتند از: حامله، یائسه، مطلقه، محجبه، مرحومه، مغفوره، محترمه، نجیبه، وجیبه، فاسقه، سلیطه. کلیه کلمات فوق در مورد انسان به کار می‌روند. يك دسته از این کلمات صورت بدون پسوند ندارند و خاص زنان اند، مانند فاحشه، قحبه، سلیطه، یائسه، مطلقه، علیامخدره، قابله (ماما)، و غیره، اما دسته دیگر مانند والده، ملکه، جدّه، معشوقه، راهبه و غیره شکل بدون پسوند نیز دارند که در مورد مردان استعمال می‌شوند. به نظر نگارنده تنها کلمات دسته اخیر، یعنی آنهایی را که شکل بدون پسوند دارند می‌توان مؤنث شمرد، زیرا عموم فارسی‌زبانانی که دارای سواد متوسط هستند این کلمات را با شکل بدون پسوند خود مرتبط می‌دانند و آنها را مؤنث صورتهای متناظر بدون پسوند - مذکر - آنها به شمار می‌آورند. اما کلماتی که معادل بی‌پسوند ندارند و حتی کلمات عمه و خاله که معادل بی‌پسوند آنها در فارسی متداول نیست (عم چندان رایج نیست و عمو بجای آن به کار می‌رود) و نیز صفاتی که خاص زنان است، مانند حامله، محجبه، مخدره تنها از طریق معنی خود بر انسانهای مؤنث دلالت دارند نه از طریق شکل خود، یعنی وجود پسوند «-ه».

بدین ترتیب بر اساس این بحث می‌توان از مقایسه کلماتی مانند راهب - راهبه، معشوق - معشوقه، محترم - محترمه و غیره به وجود يك پسوند تأنیث با شکل املاتی «-ه» و با تلفظ a- یا e- در فارسی معاصر قائل شد که خاص انسانهای مؤنث است. این پسوند اساساً با کلمات قرضی عربی به کار می‌رود، اما به کلمه فارسی «اینجان» نیز سرایت کرده و آن را به صورت «اینجانیه» درآورده است. کلمات همشیره و کمینه هم که در اصل اختصاص به زنان نداشته و پسوند آنها از منشأ عربی نیست با کلمات مؤنث فوق قیاس شده و امروز در سطحی از زبان برای زنان به کار می‌روند. همشیره در همه سطوح زبان رایج است، اما کمینه، مانند اینجانیه، در فارسی نوشتاری «شسته و رفته» و در گفتار متداول نیست.

از آنجا که استعمال این پسوند در فارسی جنبه عام ندارد و کاربرد آن محدود است، نمی‌توان آن را از مقوله پسوندهای تصریفی به شمار آورد. بنابراین باید آن را نوعی پسوند اشتقاقی

آزاده، آلاله، افسانه، افشانه (به چه معنی؟)، اندیشه، باده، بنفشه، پدیده، پروانه، پونه، پیرایه، پیراسته، پیروزه، پیمان، ترانه، جلوه، خجسته، خوشه، دردانه، رخساره، زمانه، زمزمه، زهره، زینده، ژاله، سپیده^۳، ستاره، ستوده، سمانه، شایسته، شراره، شعله، شکوفه، شیفته، شهره، طلعه، غنچه، فتنه، فرخنده، فرزانه، فروزنده، فیروزه، لاله، مستانه، مهکامه، هاله، هنگامه، یگانه^۴.

تعدادی از این نامها در گذشته نیز برای نامیدن زنان به کار می‌رفته‌اند، مانند دردانه، زهره و غیره، اما تعدادی دیگر نام یا لقب مردان بوده است. خجسته نام شاعری از قرنهای چهارم و پنجم است (خجسته سرخسی). نیز سید خجسته مازندرانی مردی است که نامش در کتیبه‌ای از قرن نهم آمده (رك. لغت‌نامه) (البته خجسته نام سه زن اصفهانی از روایان حدیث نیز بوده که در قرنهای پنجم و ششم می‌زیسته‌اند، رك. التحبیر سمعانی، ج ۲، ص ۴۰۴). پروانه لقب معین‌الدین سلیمان دیلمی نایب ابقاخان در حکومت روم در قرن هفتم است.^۵ اندیشه نیز نام مردان بوده است. سمعانی (التحبیر، ج ۱، ص ۵۸۷) از شخصی به نام ابوالحسن علی بن محمد بن علی بن اندیشه نیشابوری نام می‌برد. شعله نیز برای نامیدن مردان به کار می‌رفته است. ابن ماکولا (الاکمال، ج ۵، ص ۶۸) از شخصی با همین نام یاد می‌کند.

بی‌شک بعضی از این نامها از نظر معنایی برای نامیدن مردان متناسب‌تر است تا زنان و بعضی دیگر برای هر دو جنس از یک اندازه از تناسب برخوردار است، مانند شیفته، آزاده، ستوده، فرزانه، فرخنده، یگانه. فرخنده با فرخ که از قدیم برای نامیدن مردان به کار می‌رفته به یک معنی است.

در پایان این مبحث به این نکته نیز باید اشاره شود که پسوند «-ه» در گفتار از تعدادی از نامهای زنان، بویژه نامهای قدیمی، به منظور سهولت تلفظ و تخفیف و گاهی تحبیب حذف

حاشیه:

(۲) احتمال دارد نامهای مؤنث فارسی لاصل مانند تهیمنه، جریه (مادفرود)، رودابه، سوادیه، ویسه (در کنار ویس)، انوشه و غیره که پسوند آنها از ag/k- پهلوی که گاهی برای ساختن نامهای مؤنث به کار می‌رفته، گرفته شده‌اند نیز در فرایند زبانی «-ه» و پذیرفته شدن آن به عنوان پسوند سازنده نامهای زنان بی‌تأثیر نبوده باشند.

(۳) به جای سپید که از نظر معنی تناسب بیشتری برای به کار رفتن به عنوان نام زنان دارد. قس بلانش/ Blanche در فرانسه و بیانکا/ Bianca در ایتالیایی.

(۴) بسیاری از نامهای زنان که در این مبحث نقل شده‌اند از بهنیا، ۱۳۶۹، گرفته شده‌اند.

(۵) پروانه به معنی وزیر، پیک خبر، سپهسالار، بازرس و شخصی که زمینهای مزروعی را برای امرامعاش در اختیار خواستاران قرار می‌داد و به محاسبات آنها رسیدگی می‌کرد به کار می‌رفته است. رك. مکتوبات مولانا جلال‌الدین رومی، به تصحیح توفیق هـ. سبحانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱، ص ۶۲، ۱۰۵، ۲۹۰.

برای ساختن اسمها و صفات مؤنث از اسمها و صفات مذکر محسوب داشت.

پسوند تأنیث «-ه» در فارسی معاصر تنها در یک مورد زبانی فوق‌العاده یافته و آن اسمهای خاص زنان است.

در زبان عربی تعداد بسیاری از نامهای زنان با الحاق پسوند «-ه» به شکل مذکر آنها ساخته می‌شوند، مانند سعیده، فریده، معصومه که از سعید، فرید و معصوم مشتق شده است. ورود تعداد زیادی از اینگونه نامها به زبان فارسی موجب زبانی این پسوند و به کار رفتن آن برای ساختن نامهای زنان شده است. طبعاً وجود کلمات مؤنثی مانند ملکه، معشوقه، راهبه و نظایر آنها نیز در این زبانی اثر داشته است.^۲

پسوند «-ه» در فارسی معاصر در موارد زیر در نام زنان به کار می‌رود:

الف) به نام مردان ملحق می‌شود و نام مؤنث می‌سازد، مانند امیده، رامینه، افشینیه، فرشیده، کیهانه، شهروزه، نویده، نسیمه، مهرابه، امیره (در امیره بانو، امیره‌زها، امیره‌مامک، امیره‌ماندانا).
ب) به نامهای خاص زنان و نامهای مشترک میان مردان و زنان ملحق می‌شود: ناهیده، پروینه، خورشیده، مرجانه، شادیه، نازیه، نهاله، اقباله، الهامه.

پ) به بسیاری از اسمهای عام و صفات ملحق می‌شود و نام مؤنث می‌سازد: بهشته، بهاره، روشنه، اجلاله، هلاله، خندانه، اقلیمه، جوانه، آرامه، بدره، غزاله، نازکه، شهده.

فراوانی نامهای مختوم به «-ه» از یک سو موجب شده است تا در زمان حاضر بعضی از نامهای قدیمی مردان که به «-ه» ختم می‌شوند نیز به زنان اختصاص یابند، مانند «شیده» نام پسر افراسیاب و نیز نام شاگرد سنّار معمار که کاخ خورنق را برای بهرام گور ساخت. از سوی دیگر بعضی نامها که با پسوندهای دیگر به کار می‌رفته‌اند، مانند فرانک که با پسوند «-ک» ساخته شده است، پسوند خود را از دست داده‌اند و «-ه» به آنها ملحق شده است: فرانک.

تأثیر نامهای مؤنث مختوم به «-ه» تنها به اینجا ختم نشده است. در حال حاضر بسیاری از اسمهای عام و صفاتی که به «-ه» ختم می‌شوند نیز - خواه با تناسب معنایی و خواه بدون آن - برای نامیدن دختران به کار می‌روند مانند:

می شود، مانند موارد زیر:

خدیجه ← خدیج، راضیه ← راضی، ربابه ← رباب، صدیقه
← صدیق، طیبه ← طیب، معصومه ← معصوم، منصوره ←
منصور، منوره ← منور، منیره ← منیر، نیره ← نیر، عزیزه ←
عزیز، منیره ← منیر، افسانه ← افسان^۶.

(۳۷) «-ā» (ā-)

تعدادی از نامهای زنان در فارسی امروز به «-ā» ختم می شوند. این نامها سه دسته اند:

۱) نامهایی که از عربی گرفته شده اند و در آن زبان از نظر ساختمان کلمه مؤنث شمرده می شوند، مانند: زهرا، لیلا (لیلی)، عذرا (در عربی: عذراء)، طوبا (طوبی)، حمیرا، کیرا (کیری)، صفرا (صغری)، بشرا (بشری)، حورا، شهلا، صفورا، حوا، اقلیما^۷.

۲) نامهایی که از زبانهای غربی گرفته شده اند و در آن زبانها به زنان اختصاص دارند، مانند نینا، زویا، تامارا، گلوریا، باربارا، رزیتا، ویکتوریا، فلورا (و به صورت تغییر یافته فلوریا)، دینا، سوفیا، سونیا، امیلیا، هیلدا، لیدا و غیره.

۳) نامهای ایرانی که بعضی از آنها از قدیم به عنوان نام زنان متداول بوده، ولی برخی دیگر از کلمات معمولی زبان است و به زنان اختصاص ندارد، مانند هما، سمیرا (نام عمه شیرین، معشوقه خسرو)، زیبا، فریبا، پریسا (افسون کننده پریان).

۴) بعضی از نامهای زنان ایران عهد هخامنشی و مادها که در منابع یونانی باقی مانده اند، مانند آتوسا، رکسانا، ماندانا.

استفاده فراوان از این چهار دسته نام در دهه های اخیر موجب

شده است که از یک سو بعضی اسمها و صفت های فارسی و عربی متداول در فارسی که به «-ā» ختم می شوند ولی هیچگاه در گذشته بعنوان اسم خاص به کار نرفته اند، برای نامگذاری زنان به کار روند، مانند رؤیا، سها، ندا، ویدا، بیتا، مینا، شیدا، شیوا، کیانا و غیره، و در این جهت نامهایی که از زبانهای اوستایی و پهلوی گرفته شده اند و در اصل به a ختم می شوند نه به ā (-ā)، نیز به همین عنوان مورد استفاده قرار گیرند، مانند میترا، آناهیتا، یسنا، گیتا (= گیتی). از سوی دیگر، از همه این نامها یک پسوند «-ā» (ā-) انتزاع شود و بعنوان پسوند سازنده نامهای زنان به اسمهای مردان و اسمهای عام و صفات ملحق شود و نام مؤنث بسازد. مثالهایی که برای این ساختمان در دست است عبارتند از سهیلا از سهیل، مانیا از مانی، نیکا از نیک، سورنا از سورن، نام یکی از سرداران اشکانی که امروز در میان ارمنه متداول است، و شکلیلا، ظاهراً از شکلیل. کلمه یاسمین که خود برای نامیدن دختران به کار می رود نیز با این پسوند همراه شده و به شکل یاسمینا درآمده

است. همچنین کلمه عالیه در همین راستا به عالیا بدل شده است. بعضی نامهای مختوم به «-ā» که در گذشته برای نامیدن مردان به کار می رفته اند نیز در این تحول به نامیدن زنان اختصاص یافته است. یکی از این نامها «سیما» است. در نوشته های تاریخی به چند مرد با نام سیما برمی خوریم. یکی از آنها نام پدر ابراهیم از سرداران عباسی در قرن سوم است: ابراهیم بن سیما (رک. تاریخ طبری، سلسله سوم، ص ۷-۱۸۴۵، ۹-۱۸۷۷، ۹-۱۸۸۸). نیز نام جد یکی از راویان حدیث است: ابو محمد عبدالواحد بن احمد بن محمد بن سیما حمامی جندی (رک. نجم الدین عمر نسفی، القند فی ذکر علماء سمرقند، ص ۲۸۳). دیگر مینا است. در الاکمال این ماکولا (ج ۵، ص ۹۲) به نام شخصی به صورت شبث بن حکم بن میناء برمی خوریم.

در عصر حاضر نیز بعضی نامهای پسران که به «-ā» ختم می شوند برای نامیدن دختران به کار می روند. بهنیا در نمونه برداری خود از نامهای زنان و مردان به سه دختر با نام «نیمّا»، ده دختر با نام «سینا» و سه دختر با نام «آریا» برخورد کرده است (بهنیا، پژوهشی...، ص ۱۵۲ و ۱۹۴ و ۲۳۳)^۸.

(۳۸) «-ā» (ā-)

این پسوند نیز همراه بعضی از نامهای زنان از عربی وارد فارسی شده، اما در فارسی برای ساختن چند نام جدید مورد استفاده قرار گرفته است. این نامها عبارتند از حوریه، انسیه، فوزیه، نوریه، بدریه، فخریه، عهدیه، وجدیه، حرّیه، خیریه، ضیائیه.

کلمه «عطیه» نیز هر چند جزء آخر آن پسوند نیست اما از نظر تلفظی جزء این دسته قرار می گیرد. کلمه «هدیه» نیز با آنکه غالباً hedyه تلفظ می شود احتمالاً جزء همین مقوله است.

بعضی از این نامها در فهرست بهنیا جزء نامهای اعراب خوزستان ذکر شده است.

در اینجا نیز گاهی پسوند «-ā» از بعضی از نامها حذف می شود: حوریه ← حوری، انسیه ← انسی.

در این قسمت از این سلسله مقالات و قبل از شروع بحث از پسوندهای صفت ساز، از چند پسوند اسم ساز که از بحث آنها در جای خود غفلت شده است گفتگو می کنیم.

این پسوند در تعدادی از اسمهای امکنه به کار رفته و در مواردی که می توان پایه این اسمها را تفکیک کرد، پایه بر انسانها، حیوانات، درختان، اشیاء و جز آنها دلالت می کند، مانند:

بهرامان (محل منسوب به بهرام، دهی در شهرستان سراب)، توران (منطقه منسوب به تور (اسم شخص))، چوپانان (چوپانها، یا محل منسوب به چوپان (احتمالاً نام خاص)، محلی در نائین)، خطیبان (خطیبها، یا محل منسوب به خطیب، دهی در فومن)، خورشیدان (محل منسوب به خورشید (احتمالاً نام خاص)، دهی در بیرجند)، دیلمان (دیلمها، یا محل منسوب به دیلم)، سپاهان (لشکرها، یا محل منسوب به سپاه)، فرامرز (محل منسوب به فرامرز، دهی در لار)، کرمانشاهان (محل منسوب به کرمانشاه (لقب))، گیلان (گیلها، یا محل منسوب به گیل)، مهاجران (مهاجرها، دهی در همدان)، آهوان (آهوها، یا محل منسوب به آهو، نام روستاهایی در جیرفت و نیشابور و فردوس)، ماران (ظاهرآ مارها، یا محل منسوب به مار، روستاهایی در شهرضا و جیرفت)، گرگان (گرگها، یا محل منسوب به گرگ)، چناران (چنارها، یا محل منسوب به چنار، نام چندین محل)، داران (درختان، مرکز شهرستان فریدن)، رزان (رزها (تاکها)، یا محل منسوب به رز، نام روستاهایی در زنجان، تربت حیدریه، نوشهر، آمل و لاهیجان)، کهریزان (محل کهریز، محل منسوب به کهریز (کاریز)، دهی در مهاباد).

در بیشتر این نامها این پسوند از نظر تاریخی همان پسوند جمع است که از شکل ānām فارسی باستان در حالت اضافه گرفته شده است (رک. هرن، «زبان فارسی نوشتاری»، ص ۱۷۶)، ولی به تدریج معنی مکانی پیدا کرده است. در بعضی دیگر از این نامها ān- پسوند نام خانوادگی (patronymic) است که به نام پدر یا جد ملحق می شود، اما در نام اماکن، قلمرو و متعلق به اشخاص را نشان می دهد (رک. آیلرُس، نامگذاریهای جغرافیایی در ایران و اطراف آن، ص ۹۱۲).

این پسوند که تا زمان ما پسوندی مرده بود و فقط در نامهای قدیمی اماکن دیده می شد، در دهه های اخیر تا حدی زنده شده و چند کلمه جدید با آن ساخته شده است. مصاحب و همکاران او در فرهنگ اصطلاحات جغرافیایی کلمه «تختان» را در برابر terrace

انگلیسی و فرانسه، یعنی زمین مسطحی در کنار دریا و رودخانه که معمولاً از یک طرف رو به بالا و از طرف دیگر رو به پایین است به کار برده اند. در این کتاب کلمه «تندان» نیز در برابر cliff، یعنی بدنه بلند و پرشیب یک توده سنگی به کار رفته است. بعد از انقلاب اسلامی نیز کلمه «باختران» (= استان یا محل منسوب به باختر یا واقع در باختر) به جای کرمانشاهان وضع و متداول شد.

چنانکه دیده می شود در دو کلمه تندان و تختان، «-ان» به صفات ملحق شده است (تخت در تختان به معنی مسطح است^{۱)}).

(۴۰) «-ئی» (= -i) مصدری

این پسوند چنانکه قبلاً نیز گفته شد (رک. نشر دانش، سال ۱۱، ش ۵، ص ۷)، در دستورهای زبان فارسی یاء حاصل مصدر یا یاء مصدری نامیده شده است ولی ایران شناسان غربی آن را پسوند اسم معنی (abstract suffix) گفته اند. در آن بخش از مقاله گفته شد که این پسوند به ترکیباتی که یک جزء آنها ماده یا بن فعل (معمولاً بن مضارع) است می پیوندد و اسم عمل می سازد. در مقاله حاضر از الحاق این پسوند به اسمها و صفتها و معانی که در جریان این فرایند از پسوند به دست می آید گفتگو می کنیم.

بیشتر دستورنویسان ایرانی و هندی تنها نقش این پسوند را ساختن حاصل مصدر (= اسم حالت یا اسم معنی) از اسم و صفت دانسته اند. معین (اسم مصدر - حاصل مصدر، ص ۱۰۱) کلمات آهنی، خاکی، شیری، گرگی، سگی، گاوی، آذری، سلیمانی و غیره را برای این نوع حاصل مصدرها مثال آورده و آنها را معادل

حاشیه:

(۶) حذف «-ه» در غیر از نامهای خاص نیز دیده می شود، کلمه «معجزه» از قرون گذشته تا کنون به صورت «معجز» نیز به کار می رود: عصا برگرفتن نه معجز بود... (غضایری). امروز نیز معجز کردن متداول است. همچنین ملاز به جای ملازه متداول است، در فارسی شیرازی ملاقه (ملحفه) و اضافه به شکل «ملاف» و «اضاف» تلفظ می شوند.

(۷) نوشتن بعضی نامها با «-ا» برخلاف املاهای متداول آنها برای نشان دادن تلفظ جزء آخر آنها است.

(۸) عکس این مورد نیز دیده شده است. در فهرست بهنیا (ص ۹۴)، ۱۷ مورد «شبو» و ۲ مورد «شکیبا» برای نامیدن مردان ثبت شده است.

(۹) آیلرُس معتقد است که پسوند «-سان» به نامهای بزرگان و اشراف ملحق می شده و برای این نظر مثالهای کرمانشاهان، سپاهان و تهران را نقل می کند (وی تهران را صورت دیگری از *چهران، مشتق از کلمه «چهر» که آن را مخفف نامهایی مانند منوچهر، آزادچهر و غیره فرض کرده دانسته است)، اما خود نام سپاهان مثالی در رد ادعای او مبنی بر الحاق «-سان» به نام اشراف است. وی در جای دیگر (همان، ص ۲۲) می نویسد «-سان» در بعضی اسمهای اماکن بر اراضی اطراف مناطق مسکونی دلالت دارد که این مطلب را نیز شاهدهی تأیید نمی کند.

(۱۰) مصاحب و همکاران «-سان» در تندان را پسوند نسبت دانسته اند، اما «-سان» در اینجا همان پسوند مکان است و تندان به معنی قسمتی یا محلی از توده سنگ است که تند و پرشیب است.

آهن بودن، خاک بودن... و همچون سلیمان بودن دانسته است. اما برخلاف تصور این دست‌نویسان این حاصل مصدرها حداقل دارای سه معنی است، به این شرح:

۱) از پسوند «-ئی» در آنها معنی حالت فهمیده می‌شود، به این معنی که پسوند وجود حالت و صفت و ویژگی اسم پایه را در چیزی یا شخصی نشان می‌دهد: سرخی یعنی حالت چیز سرخ، سرخ بودن، فرعون‌ی یعنی حالت فرعون، ویژگیهای فرعون. مثالهای دیگر: پیغمبری، استادی، خوبی، بی‌لیاقتی. این معنی را همه دست‌نویسان متذکر شده‌اند. پسوند در این معنی به صفات، اسمهای عام و اسمهای خاص ملحق می‌شود.

۲) پسوند تغییر حالت یعنی به وجود آمدن حالت پایه را در چیزی یا شخصی نشان می‌دهد: دگرگونی یعنی دگرگون شدن؛ دگرگونی اوضاع ایران در سال ۱۳۵۷؛ آزادی یعنی آزاد شدن؛ آزادی از زندان؛ جدائی یعنی جدا شدن^{۱۱}. «-ئی» در این معنی به صفات ملحق می‌شود. این حاصل مصدرها ظاهراً از فعلهای مرکب دگرگون شدن، آزاد شدن و جدا شدن گرفته شده‌اند.

۳) از پسوند معنی انجام دادن عمل و نشان دادن و ابراز حالتی توسط شخص یا چیزی فهمیده می‌شود: ویراستاری یعنی انجام دادن عمل ویراستار، ویرایش کردن؛ خدائی، پادشاهی و فرعون‌ی یعنی نشان دادن حالات خدا، پادشاه و فرعون؛ پرچانگی یعنی زیاد حرف زدن، نشان دادن حالات شخص پرچانه (ورّاج)؛ نابودی یعنی به وجود آوردن صفت نابود در چیزی = نابود کردن چیزی؛ دهن کجی یعنی نشان دادن حالت شخص دهن کج (به معنی مجازی).

این حاصل مصدرها ظاهراً از فعلهای مرکب ویراستاری کردن، خدائی کردن... و نابود کردن گرفته شده‌اند.

اسمهایی مانند عروسی (ازدواج، مجلس برپا شده به مناسبت ازدواج)، خداحافظی و چاق سلامتی و نظایر آنها اصطلاح‌اند، زیرا معنی تحت‌اللفظی آنها «به وجود آوردن حالت عروس، خدا حافظ و چاق سلامت» است که غیرمنطقی است. خداحافظی احتمالاً از فعل «خداحافظ گفتن» گرفته شده و در اصل به معنی حالت و عمل «خداحافظ گفتن» بوده است. عروسی نیز ظاهراً در اصل به معنی حالت عروس را به وجود آوردن یا عروس شدن یا عروس کردن بوده است. پایه ترکیب چاق سلامتی روشن نیست^{۱۲}.

کلماتی که از يك صفت شغلی و «-ئی» ساخته شده‌اند نیز از این دسته‌اند و دلالت بر عمل و شغل شخصی که پایه بر آن دلالت دارد می‌کنند، مانند خیاطی، نجاری، سمساری، پارچه‌فروشی و غیره.

«-ئی» در این معنی به اسمها (عام و خاص)، صفات و گروهها می‌چسبند.

بعضی از حاصل مصدرها علاوه بر معانی اصلی خود، برای نامیدن اشیاء و چیزهای ملموس که ویژگی و حالت پایه این حاصل مصدرها در آنها وجود دارد نیز به کار می‌روند، مانند شیرینی، ترشی، سبزی، به معنی چیزهایی که ویژگی و حالت چیزهای شیرین، ترش و سبز یا شیرین و ترش و سبز بودن در آنها هست. همچنین زردی (یرقان) یعنی چیزی که زرد بودن و حالت چیز زرد در آن هست. کلمات سراسیبی، سرازیری، سربالائی، نزدیکی (= مجاورت: در نزدیکی...)، خوبی (عمل خوب)، بدی (عمل بد) و غیره نیز از همین مقوله‌اند.

حاصل مصدرهایی که از يك صفت مفعولی و «-ئی» ساخته شده‌اند نیز غالباً به نتیجه ملموس و حاصل این حاصل مصدرها اطلاق می‌گردند، مانند سائیدگی (قسمتهای سائیده شده چیزی)، سوختگی، ریختگی، پوسیدگی (قسمتهای پوسیده چیزی)، بریدگی، رفتگی، پارگی (جای پاره شده لباس)، خون‌مردگی، زدگی و غیره.

کلمه آگاهی (آگاهی) که در اصل به معنی آگاه بودن، آگاه شدن و آگاه کردن است در دهه‌های اخیر از سوی فرهنگستان اول به جای اعلان، یعنی ورقه‌ای که چیزی را در آن به آگاهی مردم می‌رسانند، به کار رفته است^{۱۳}.

در فارسی معاصر پایه بعضی از اسمهای ساخته شده با «-ئی» به تنهایی به کار نمی‌رود، مانند خون‌جگری، دهن‌کجی، چاق سلامتی، سیرمونی (در فارسی گفتاری تهران).

آخرین نکته گفتنی در مورد «-ئی» اینکه این پسوند گاهی قیاساً به بعضی مصدرهای فارسی و مصدرهای عربی و اسم مصدرهای فارسی ملحق می‌شود و آنها را در نقش مصدری و اسم مصدری خود تقویت می‌کند، مانند:

دست بوس ← دست بوسی

بهبود ← بهبودی

فراخوان ← فراخوانی

تعطیل ← تعطیلی (به سبب تعطیلی بازار خرید ممکن نشد)

دیدن ← دیدنی (برای دیدنی اورفتم)

بازده ← بازدهی

دریوزه ← دریوزگی

گوشمال ← گوشمالی

قبول ← قبولی (قبولی خود را اعلام کرد)

دسترس ← دسترسی

بازبین ← بازبینی

فروگذار ← فروگذاری

مآخذ

- بهنیا، عبدالکریم، ۱۳۶۹، پژوهشی در نامهای ایرانیان معاصر، چاپ چهارم، اهواز.
- صادقی، علی اشرف، ۱۳۷۱، «درباره فعلهای جعلی در زبان فارسی»، مجموعه مقالات دومین سمینار زبان فارسی، زبان علم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی (زیر چاپ).
- معین، محمد، ۱۳۴۱، اسم مصدر - حاصل مصدر، تهران، ابن سینا.
- نتاری (نثارعلی بخاری)، ۱۲۸۸ [قمری]، چهارگلزار، کانیپور.
- نجم الغنی خان، ۱۹۱۹، نهج الادب، لکهنو.

○ Eilers, W. 1982, *Geographische Namengebung in und um Iran*, München.

○ Horn, P., 1898-1901, «Neupersische Schriftsprache», in *Grundriss des iranischen Philologie*, I/2, Strassburg.

(۴۱) «ا-» (â-)

این پسوند در چند کلمه به صفات چسبیده و اسم حالت (حاصل مصدر) ساخته است. این اسم حالتها بیشتر برای نامیدن چیزهای ملموس به کار می روند، مانند ژرفا، درازا، پهنا، گرما، راستا (جهت و امتداد)، تاریکا (به معنی تاریکی در گفتار مردم تهران).

در کلمه «چرا» (چریدن) این پسوند به بن مضارع ملحق شده است. در «یارا» نیز پسوند به بن مضارع فعل «یارستن» که امروز متروک است چسبیده است. یارا در فارسی معاصر تقریباً بسیط تلقی می شود.

در دهه های اخیر با این پسوند کلمات زیر ساخته شده است: ستبر (ضخامت، از ساخته های فرهنگستان اول که در قدیم نیز به کار رفته است).

فرازا (ارتفاع از سطح دریا، در برابر altitude، رک. دائرةالمعارف فارسی مصاحب).

شورا (میزان شوری، salinity، رک. دائرةالمعارف فارسی).

بلندا (ارتفاع، بلندی، جای بلند).

(۴۲) «د-ن» مصدری (-an)

این پسوند به بن ماضی ملحق می شود و مصدر می سازد و برعکس پسوندهای دیگری که از افعال، مشتقات اسمی و صفتی می سازند و زایایی آنها در درجات مختلف قرار دارد، پسوند مصدری کاملاً زایا بوده است، به این معنی که به کمک آن از تمام افعال فارسی مصدر ساخته شده است. از نظر معنایی نیز این پسوند کاملاً بهنجار است و انحراف معنایی ندارد.

در دهه های اخیر مصاحب و همکاران او در فرهنگ اصطلاحات جغرافیائی و دائرةالمعارف فارسی با این پسوند از بعضی اسمهای فارسی و کلمات قرضی اروپائی مصدرهایی ساخته اند که کم و بیش در رشته های علمی تداول یافته است، مانند آبییدن، قطبییدن، اکسیدن، یونیدن و غیره. چنانکه دیده می شود در اینجا دیگر این پسوند به بن ماضی افعال ملحق نشده است. (برای بحث بیشتر درباره اینگونه مصدرها، رک. ع. ا. صادقی، «درباره فعلهای جعلی در زبان فارسی».)^{۱۴}

حاشیه:

(۱) نجم الغنی خان (ص ۲-۴۸۱) کلماتی مانند پارسانی، گدائی، درویشی و غیره را به معنی پارسا شدن، گدا شدن، درویش شدن... گرفته که درست نیست. «نی» در این کلمات حالت را نشان می دهد.

(۲) مؤلفان قدیمتر مانند نتاری (چهار گلزار، ص ۲۶) و نجم الغنی خان (نهج الادب، ص ۴۸۲) نوشته اند بیا، مصدری به «اسم فاعل ترکیبی» ملحق می شود و معنی «شدن» و «کردن» می دهد، مانند دلجوئی، عیب گوئی، فیض بخشی و زرریزی به معنی دل جستن، عیب گفتن، فیض بخشیدن و زرریختن. «نی» در این ترکیبات بیشک به معنی کردن است نه شدن و این ترکیبات از مقوله اسم عملهایی اند که در بخش دوم این سلسله مقالات (ص ۹-۷) مورد بحث قرار گرفتند.

(۳) معین برای «نی» معانی دیگری همچون تشبیه و ماندگی، در کلماتی مانند استری، اشتتری، فروغی، سلیمانی، موش مردگی؛ و فن و هنر و شیوه و آئین، در کلماتی مانند جهاننداری، سروری، شمشیرزنی و غیره؛ و دین و مسلک و آئین و طریقه، در کلماتی مانند مسلمانی و قلندری قائل شده است، اما در کلیه کلمات بالا پسوند «نی» معادل افعال بودن (حالت)، شدن (تغییر حالت) و کردن (عمل) است.

(۴) بعضی از مؤلفان قدیم و جدید پسوند مصدر را «تن» یا «دن» دانسته و بعضی از معاصران مانند خانلری اصل این پسوند را «تن» دانسته اند، رک. پ. ن. خانلری، «پسوند مصدر در زبان فارسی»، مجله دانشکده ادبیات [تهران]، سال اول، ش ۳، فروردین ۱۳۳۳، ص ۵۱-۴۸ (برای اقوال دستورنویسان) و ص ۵۶ و ۶۱ (برای نظر خود او). اصلی دانستن صورت «تن» ناشی از توجه به اصل تاریخی این پسوند است، اما در فارسی معاصر، در هر حال، پسوند مصدر «ن» است نه «تن» یا «دن»، زیرا اگر از سوختن و خندیدن «تن» و «دن» را برداریم، «سوختن» و «خندی» باقی می ماند که نه معادل بن مضارع اند و نه بن ماضی.

تصحیح مربوط به شماره ۶، سال ۱۲

- ص ۲۰، ستون ۱، سطر ۲۷ و ۲۸، چنین اصلاح شود: ... غیره در مقطع کنونی زبان تجزیه ناپذیر است و در این کلمات نه معنی پایه محسوس است...
- ص ۲۱، ستون ۱، قبل از سطر ۴ از آخر اضافه شود: اندامگان (ارگانسیم).
- ص ۲۱، ستون ۲، سطر ۱۱، یعنی اندامواره (ارگانسیم)، حذف شود.